■ روزنامه فرهنگی، اجتماعی صبح ایران ■ صاحب امتیاز: سازمان صداوسیمای جمهوری اسلامی ایران ■ مدیر مسؤول: مهدی عرفاتی

جام جم

■ شاپا: ISSN۱۷۳۵-۳۶۳۷
■ پایگاه اطلاع رسانی: www.jamejamdaily.ir
■ پست الکترونیکی: info@jamejamdaily.ir

■ تهران، بلوار میرداماد، جنب مسجد الغدیر، شماره ۱۲۹
■ تلفن: ۲۳۰۰۴۰۰۰-۰۲۱ ■ دورنگار تحریریه: ۲۲۲۲۶۲۵۲
■ سازمان شهرستان‌ها: ۴۵۸۹۷ ■ کدپستی: ۱۹۱۱۶۱۸۴۱۳
■ امور مشترکین: ۴۴۲۰۲۹۳۰ ■ سازمان آگهی‌ها: ۴۹۱۰۵۰۰۰
■ شماره پیامک: ۳۰۰۰۱۱۲۴۰ ■ روابط عمومی: ۲۲۲۶۲۱۴۲
■ چاپ: چاپخانه روزنامه جام جم

چهارشنبه ۲۴ دی ۱۳۹۹ | ۲۹ جمادی‌الاول ۱۴۴۲ | ۲۰ صفحه | سال بیست و یکم - شماره ۵۸۵۴ | استان تهران و البرز ۲۵۰۰ تومان - دیگر استان‌ها ۱۵۰۰ تومان | Wednesday - January 13, 2021

حدیث روز: کنزالعمال

حضرت فاطمه(س) فرمود: افرادی که عهد خدا و پیامبر خدا را درباره امیرالمؤمنین علی‌علیه‌السلام و در حق من ظلم کرده و ارثیه‌ام را گرفتند و نامه پدرم را نسبت به فدک پاره کردند، نباید بر جنازه من نماز بگذارند.

واحه: خیام

بر سبزه نشین و خوش بزی روزی چند
زان پیش که سبزه بردمد از خاک

امروز در تاریخ:

- انتصاب ایندیرا گاندی به نخست‌وزیری هندوستان (۱۹۸۰)
- پیروزی انقلاب مردمی تونس و سقوط رژیم بن‌علی (۲۰۱۱)
- درگذشت همفری بوگارت هنرپیشه آمریکایی (۱۹۵۷)
- تولد جک لندن، نویسنده مشهور آمریکایی

اوقات شرعی:

اذان ظهر: ۱۲/۱۳ — غروب آفتاب: ۱۷/۱۲
اذان مغرب: ۱۷/۳۲ — نیمه‌شب شرعی: ۲۳/۲۹
اذان صبح (فردا): ۵/۴۵ — طلوع خورشید (فردا): ۷/۱۴

وضعیت آب و هوای امروز

تهران	اهواز	ارومیه	اراک	ایلام	اصفهان	بوشهر	بیرجند
۱۲ / ۱	۲۱ / ۴	۱۰ / ۳-	۱۴ / ۴-	۱۹ / ۳	۱۵ / ۵-	۲۰ / ۱۰	۱۶ / ۶-

حکمت ۱۱۰: نهج‌البلاغه

شما را از دنیا برحذر می‌دارم زیرا دنیا شیرین و سبز و خرم است و به شهوت‌ها و خواهش‌های بیهوده پیچیده شده است.

تلنگر

می‌خواهم زنده بمانم

علیرضا رأفتی
روزنامه‌نگار

داستان معروفی است و نمی‌دانم اولین بار از ذهن و قلم کدام نویسنده سرازیر شده است. همان داستانی که دو بیمار را در اتاقی در یک بیمارستان روایت می‌کند. یک بیمار بدحال رو به مرگ که گوشه اتاق افتاده و یک بیمار با وضع عمومی بهتر که تختش کنار پنجره است. بیمار کنار پنجره هر روز چند ساعت از نماهای جذاب و زیبا و امیدوارکننده بیرون از پنجره برای بیمار دوم می‌گوید و بیمار دوم که دیگر از زندگی سیر شده با شنیدن توصیفات بیمار اول کم‌کم به زندگی امیدوار می‌شود و به شوق رفتن و دیدن آن مناظر زیبای بیرون پنجره بیماری‌اش بهبود پیدا می‌کند و پس از بهبود بیماری می‌رود که منظره پشت پنجره ببیند اما متوجه می‌شود که پنجره رو به یک دیوار بزرگ است و بعد می‌فهمد که بیمار اول اصلا نابیناست!

حالا حکایت نگاه بعضی نویسنده‌هاست و تلاشی که آنها برای امید دادن به مردم ناامید دارند. من هم دوست ندارم سیاه بنویسم. هر قدر هم که دنیا سیاه باشد. هر قدر هم که هر چه چشم بچرخانیم جز سختی و پلیدی نبینیم، باز دوست دارم چشم‌هایم را ببندم و از زیبایی و امید بنویسم. اما مدتی است که دیگر هر چه از این پنجره نگاه می‌کنیم زیبایی را نمی‌بینیم. این یک حرف مثالی و آن یک پنجره نمادین نیست. به واقع، وقتی پشت پنجره واقعی خانه واقعی‌مان در این شهر واقعی می‌ایستیم، واقعا چیزی از زیبایی پیدا نیست. یا به بیان بهتر اصلا چیزی پیدا نیست.

اوایل شروع آلودگی هوا در تهران همین جا یادداشتی نوشتم با این مضمون که برج میلاد فانوس دریایی ساحل تهران است و روزهایی که پیدایش نیست بیم این را داریم که در این دریا غرق شویم و به ساحل نرسیم. اما حالا دیگر صحبت برج میلاد چند صد متری نیست. دیگر وضعیت آلودگی هوا به جایی رسیده که هیچ چیز از فاصله چند صد متری پیدا نیست و شهر در ابر غلیظی از آلودگی و بی‌تفاوتی مسوولان فرو رفته است. و ما همچنان پشت این پنجره ایستاده‌ایم بلکه چیزی از زیبایی به چشم‌مان بیاید.

گپ‌وگفتی با رابعه مدنی درباره تاثیر کرونا بر مردم تا دستور سرخ‌کردن بادمجان

کاش مردم فعلا مهمانی نروند!

فاطمه ترکاشوند
ادبیات و هنر

دنیای مادرانه، انبوهی از مهربانی، لهجه همدانی و دستی که همیشه به دعا برای همه آدم‌ها بلند است؛ این‌ها ویژگی‌هایی است که رابعه مدنی را در فیلم‌ها با آن شناخته‌اید و وجه زیبای قضیه، آن است که خود او هم دنیایی از همین خصوصیات دوست‌داشتنی است. تماس می‌گیرم و پای جلز و ولز بادمجان‌های در حال سرخ‌شدن، گوشی را برمی‌دارد. من نگران بادمجان‌ها می‌شوم که نسوزد اما او با خنده همیشگی‌اش، اطمینان می‌دهد که زیر گاز را خاموش کرده و بعد هم برایم مفصل توضیح می‌دهد چطور آب سیاه بادمجان‌ها را بگیرم و تا چه اندازه سرخ‌شان کنم و چطور روغن‌شان را بکشم. لابه‌لای صحبت‌هایش به جان مادران این سرزمین دعا می‌کند که پای چراغ‌های دودی این کارهای پرزحمت را انجام می‌دادند و دم برنمی‌آوردند. مصاحبه درباره کروناست و توجه دارد که هر چند جمله با دعا برای مردم، دل‌گرم‌مان کند. رابعه مدنی که هم سریال طنز در کارنامه‌اش دارد و هم در فیلم‌های دیگر چهره آرام و لبخند پاک نشدنی‌اش، لحنی مهربان به فیلم‌ها می‌دهد، حالا دو سالی هست که دیگر روی پرده و صفحه تلویزیون دیده نشده اما مرور و بازبینی فیلم‌هایش از این جهت که هم درباره دردهای مردم هستند و هم آنها را به تلخی و گزندگی آزاردهنده بازگو نمی‌کنند، یکی از پیشنهادهای خوب در دوره کرونایی است. پس از شنیدن دستورالعمل‌های کدبانوگری برای چگونگی لعاب‌دادن به قورمه‌سبزی، تنها چیزی که می‌دانم این است که دوست ندارم شیرین‌زبانی‌های خانم مدنی تمام شود. لاجرم اما مصاحبه را تمام و شما را به خواندن این گفت‌وگو دعوت می‌کنیم.

عکس: سایت فتوکده

این روزها را با حال و هوای کرونایی چطور می‌گذرانید؟

نگو که دلم خون است! (می‌خندد) ۱۱ ماه زندانی بدون گناه و بدون محاکمه در زندان انفرادی! نه رفت داریم و نه آمد. فقط گفت‌وگوی تلفنی اما نه این که شما را دوست نداشته باشم، بلکه شما را دوست دارم و نمی‌خواهم به خانه‌ات بیایم که به خطر بیفتی. از کجا معلوم که من آلوده نباشم.

در دوره کرونا در هیچ پروژه کاری هم شرکت نکردید؟

از پارسال آذرماه من دیگر هیچ کاری نداشتم؛ البته در این مدت شاید حدود ۱۲-۱۳ کار را دوستان به من لطف داشتند و تماس گرفتند اما گفتم واقعا نمی‌توانم بیایم. برای این که هم دیابت دارم هم سنم بالاست و بلافاصله ممکن است مبتلا شوم؛ البته آدم اگر بمیرد نعمت است ولی نباید مرگش، زحمت و مزاحمتی برای اطرافیانش ایجاد کند و بعد هم عامل انتشار ویروس بشود که از او، پنجاه نفر دیگر هم بگیرند. هیچ کاری هم از سلامت آدم واجب‌تر نیست و این دستور دین ماست که بدن جمله واجبات است. دعا می‌کنم به حق جدم زهرای مرضیه(س) این کرونا از عالم برداشته شده و گرفتاری‌های مردم تمام شود. این‌هایی که به خاطر کرونا بیکار شده‌اند، بعضی‌شان سه، چهار بچه هم دارند و مستاجرند، واقعا باید چکار کنند؟ هرچیزی هم که می‌روی مغازه بخری هر روز دو برابر می‌شود! هیچ‌کسی هم نیست بگوید واقعا علتش چیست. فقط از خدا می‌خواهم این کرونا زودتر برداشته شود و از هموطنان هم عاجزانه می‌خواهم این نکات بهداشتی را رعایت کنند، هم به خودشان رحم کنند و هم دیگران را دوست داشته باشند.

از همکاران‌تان و سایر هنرمندان خبر دارید که در این دوره کرونا چطور سر می‌کنند و چقدر از جهت اقتصادی ضربه خورده‌اند؟

از همکارانم خبر مستقیم ندارم ولی شکر خدا بیشترشان وضع مالی‌شان خوب است و اگر بیکار هم باشند، آن‌قدری دارند که مدتی را بگذرانند. بیشترشان هم کم‌عائله هستند و فشار اکثرا به کسانی وارد می‌شود که عائله دارند و مستاجرند به‌خصوص اگر مرد خانه بیکار شده باشد. فردا هم متعلق به امام‌رضا(ع) است و خدا را به ایشان قسم می‌دهم که به همه مردم رحم کند. فقط کاش مردم این مهمانی‌ها و عروسی‌ها و تولدها را نگیرند! بگذارید این چند وقت هم بگذرد، ان‌شاءا... کرونا که تمام شد هر مراسمی که خواستید بگیرید و جبران کنید.

از کارهای سینمایی که در سال قبل بازی کرده بودید، کاری مانده که به خاطر تعطیلی سینماها پخش نشده باشد؟

نه. آخرین کارهای سینمایی‌ام که مربوط به سال ۹۶ هستند و پخش شده‌اند. بیشتر سریال داشتم که آنها هم از تلویزیون پخش شده‌اند. سریال محکومین و آچمز که از تلویزیون و سریال مانکن هم در شبکه نمایش خانگی نمایش داده شده‌اند.

بین کارهای سینمایی و تلویزیونی و نمایش خانگی که بازی کردید، کدام را بیشتر دوست دارید؟

هرکدام یک دنیای خاصی بود. اما به نظرم وقتی فیلمنامه یکی از مشکلات اجتماعی را بیان می‌کند، به دل مردم می‌نشیند. همین سریال محکومین، بچه‌ای را نشان می‌داد که مادر ندارد و پیش مادربزرگش زندگی می‌کند و پدرش هم که معتاد است او را بیرون می‌برد و مواد را توی جیبش می‌گذارد، غافل از این که جیب بچه سوراخ است. اما بعد که از بچه مواد را می‌خواهد آن حالت روانی در ذهن این بچه ۶-۵ ساله می‌ماند. به نظرم واقعا کار خوبی بود و داشت ریشه اعتیاد را توضیح می‌داد. این مسائل خیلی مهم است.

فکر می‌کنید فیلم‌هایی که در دوره کرونا پخش می‌شوند باید حتما پیامی برای مردم درباره کرونا داشته باشند یا کافی است که مردم را سرگرم کنند؟

اگر پیام هم در این مساله داشته باشند بهتر است، چون مردم بیکار در خانه نشسته‌اند و فقط تلویزیون می‌بینند. پس وقتی نشان دهید مثلا من به یک عروسی می‌روم و چند نفر را مبتلا به بیماری می‌کنم، این خودش بالاترین اثرگذاری است.

البته خودتان سریال طنز هم بازی کرده‌اید. خود سرگرمی چقدر برای مردم لازم است؟

بله، خصوصا الان که مردم در این کرونای لعنتی گیر افتاده‌اند، واقعا به سرگرمی و خنده نیاز دارند. خودم دیشب یک فیلم طنز دیدم و پس از مدت‌ها مقداری خندیدم. مردم همه در خانه نشسته و افسرده شده‌اند. من خودم از همه بدترم! تا یک چیزی بگویید سریع اشکم درمی‌آید. چون همه نشسته‌ایم یک جا و نه کسی باید بیاید و نه شما جایی بروید. واقعا خسته‌کننده و آزاردهنده است. کلا سرگرمی و البته سریال‌های طنز لازم هستند.

مقطع حساس کنونی

او که بود و چرا این‌طور کرد؟

امید مهدی‌نژاد
طنزنویس

در اوایل سده بیستم، سه مرد برای خرید کفش به یک مغازه کفش‌فروشی در زوریخ رفتند. شاگرد مغازه کفش‌فروشی که جوانی لاغراندام با موهای پریشان بود، کفش‌های مغازه را به آنها معرفی کرد و سایز پای آنها را پرسید و کفش مورد علاقه هریک از آنها را به آنها داد. مرد اول کفشی را که انتخاب کرده بود پوشید و در پاسخ شاگرد مغازه که از وی پرسید چطور است، گفت: خوب است، فقط پشتش کمی پایم را می‌زند. شاگرد مغازه گفت: ایراد ندارد، کفش‌های ما بعد از چند روز جا باز می‌کنند. مرد دوم نیز کفشی را که انتخاب کرده بود پوشید و در پاسخ شاگرد مغازه که از وی پرسید چطور است، گفت: خوب است، منتها مقداری برایم گشاد است و پایم داخلش بازی می‌کند. شاگرد مغازه گفت: ایراد ندارد، کفش‌های ما بعد از چند روز خودشان را جمع می‌کنند. مرد سوم نیز کفشی را که انتخاب کرده بود پوشید و در پاسخ شاگرد مغازه که از وی پرسید چطور است، گفت: الان کاملا اندازه است، تا ببینیم در ادامه چطور می‌شود. شاگرد مغازه گفت: کفش‌های ما اندازه خودشان را حفظ می‌کنند و نه تنگ می‌شوند و نه گشاد. در این لحظه هرسه مرد با هم یقه شاگرد مغازه را گرفتند و گفتند: ای بچه مزلف، به یکی می‌گویی گشاد می‌شود، به یکی می‌گویی تنگ می‌شود، به یکی می‌گویی همین اندازه می‌ماند، به نظر می‌رسد ما را مسخره کرده‌ای. شاگرد مغازه گفت: خیر، این‌طور نیست، بلکه من به نظریه‌ای معتقدم که این پدیده را ممکن می‌کند و نام آن را نسبیت گذاشته‌ام و بر اساس آن همه اینها ممکن است. سه مرد که معلم و ناظم و دفتردار مدرسه پلی‌تکنیک فدرال در زوریخ بودند، شاگرد مغازه را به مدرسه پلی‌تکنیک بردند و وی را ثبت‌نام کردند و وی که از نبوغ خاصی برخوردار بود به تحصیل در رشته فیزیک پرداخت و پس از مدتی نظریه خود را نخست به طور خاص (نسبیت خاص) و سپس به صورت عام (نسبیت عام) منتشر کرد و منشأ تحولات بزرگی در فیزیک، فلسفه و صنعت کفش شد.

برسد

گورستان‌ها جواب می‌دهند

علی رئوف
روزنامه‌نگار

دنیا اقیانوس است یا رودخانه؟ خیلی‌ها می‌گویند که دنیا اقیانوس است. هر چه بروی و بگردی باز هم چیزی دارد که ندیده باشی و جایی دارد که نرفته باشی. این حرف‌ها را نه کسانی که پایشان را از دالان خانه‌هاشان بیرون نگذاشته‌اند که اتفاقا کسانی می‌گویند که دنیا دیده‌اند و مسافر. آنها هر چه بیشتر می‌روند و می‌گردند بیشتر این حرف را تکرار می‌کنند که دنیا اقیانوس است.

همیشه گشت‌زدن و جست‌وجو و کنکاش هر چیز بهترین راه شناخت آن چیز بوده است اما برای مفاهیم بزرگ باید بگردی نقطه یا گوشه‌ای را بیابی که کنکاش آن نقطه درکی از آن مفهوم بزرگ را به دست بدهد. برای یافتن مفهوم بزرگ این دنیا هم گشتن کل آن غیرمنطقی است. نهایتش مثل جهانگردهای بی‌هدف به جمله‌ای برسی که دنیا اقیانوس است و نمی‌شود همه گوشه و کنارش را در یک عمر انسانی گرد کرد.

یکی از آن گوشه‌های کوچکی که می‌تواند ما را به مفهوم بزرگ دنیا نزدیک کند گورستان است. گورستان‌ها مکان‌های غریبی است. همیشه قدم زدن در گورستان‌های قدیمی حسی غریب را در آدم برمی‌انگیزد که خودش هم نمی‌فهمد دقیقا شالوده چند حس ناشناخته است. این که بین سنگ‌های کوچک و با دست تراشیده شده یک گورستان قدیمی قدم بزنی و تاریخ تولد و فوت‌ها را بخوانی. در همه شهرهای قدیمی این قبرها هستند که تاریخ تولد صاحبان‌شان به بیش از صد سال پیش می‌رسد. احساس قدم‌زدن بر بالین کسی که صد سال پیشتر از تو به این دنیا قدم گذاشته دریافت جدیدی از عالم به انسان می‌دهد. این که شاید این جهان چیزی باشد شبیه رودخانه. رودخانه‌ای از آدم‌ها و چیزها که همیشه می‌آیند و می‌روند و کسی یادش نمی‌ماند قطره قبلی آبی که از روی این سنگ گذشت دقیقا داشت به چه چیزی فکر می‌کرد. گورستان‌ها فقط مختص آدم‌ها نیستند. برای همه چیزها و مفاهیمی که ما در این دنیا آفریده‌ایم نیز وجود دارند. برای مثال کارشناسان معتقدند طی چند ده سال دیگر شبکه‌های اجتماعی تبدیل می‌شوند به گورستان‌های بزرگی از حساب‌های کاربری مرده. حساب کاربری یک مفهوم مجازی از دنیای پیچیده فناوری اطلاعات است و شاید اصلا نمود حقیقی هم نداشته باشد. اما گورستان دارد. همین نشان می‌دهد که این مفهوم مجازی هم در دل این رودخانه قرار دارد و طوری می‌رود و جا می‌گذارد که آب از آب تکان نمی‌خورد.

یکی از گورستان‌های جالب توجهی که کنار بندرگاه‌های قدیمی وجود دارد گورستان لنج است. لنج‌ها یکی از وسایل دریانوردی است که از چوب ساخته می‌شوند یا بهتر بگوییم از چوب ساخته می‌شدند. اتفاقا در زمانه خودشان هم تکنولوژی پیشرفته‌ای به شمار می‌آمدند و آدم‌ها از دیدن‌شان انگشت به دهان می‌ماندند. اما حالا دیگر علم کار عالم دریانوردی را به جایی رسانده که جایگزین‌های بسیار بهتری از لنج‌های چوبی روانه این عرصه شده و دیگر نه برای سازنده و نه برای دریانورد به صرفه نیست که از لنج‌های چوبی استفاده کنند. به همین دلیل هم مکان‌هایی کنار بندرهای قدیمی به وجود آمده که در آنجا جنازه لنج‌های از کار افتاده را رها می‌کنند و می‌روند. می‌روند تا باز گورستانی بنا شود برای راهنمایی انسان‌های جست‌وجوگر که: دنیا یک رودخانه است.

عکس‌ها: ایرنا